

## وضع تاریخی و تحول آینده جوامع کم رشد

بررسی مسائل مربوط به جوامع و کشورهای کم رشد هنگامی میسر است که اوضاع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی این کشورها، بنابه تاریخ و تحول تاریخی جوامع نامبرده مورد مطالعه قرار گیرد. برای اینکه این مسائل در مجموع و بطور مؤثر مورد سنجش و تحلیل واقع گردد، باید به «بعد» تاریخی آنها توجه شود.

فقط بدین گونه است که می توان دریافت نیروها، کشش ها، ناهماهنگی ها و تضادهائی که کشورهای کم رشد را در بر گرفته چرا و چگونه پدید آمده و هم اکنون در وضع این کشورها چه اثراتی دارد و هرگونه سیاست اقتصادی تا چه میزان وابسته به این عوامل است.

با وجود تفاوتی که در دنیای معاصر بین کشورهای کم رشد وجود دارد، خصوصیات مشترک و مشابهی از نظر سطح درآمد، میزان مصرف، ضعف صنعت، وضع تجارت، افزایش جمعیت، کیفیت زیر بناهای اقتصادی و اجتماعی، سطح دانش و فرهنگ، میزان آهنگ رشد، ترکیب گروههای اجتماعی، قدرت تولید و غیره برای آنها برمی شمارند.

مسئله اساسی این است که بدانیم این خصوصیات مشترک و مشابه در کشورهای کم رشد امروز چگونه بوجود آمده و چه پدیده تاریخی عامی در وضع این جامعه ها و مردم این سرزمینها بدینگونه اثر گذاشته است.

عده ای از اقتصاددانان غربی جوامع کم رشد را جامعه هائی می دانند که در مرحله پیش از صنعتی شدن قرار دارند و با این استنباط توصیفی از این جوامع بدست می دهند که با وضع جامعه های غربی پیش از انقلاب صنعتی شباهت تام دارد<sup>۱</sup>.

در زمینه فنون تولیدی، در کشورهای کم رشد تقسیم کار تکامل نیافته و بالنتیجه سیستم مبادله قوت نگرفته است، و مسائل تجاری و بنیادهای تجاری در مراحل ابتدائی رشد است. رشد ابتدائی فنون و دستگاه تولید، معمولاً کشاورزی را مقدم بر سایر فعالیتهای اقتصادی قرار می دهد. بالنتیجه مالکیت زمین — عامل عمده تولید — نشانه شایستگی و قدر

۱ - چنین تشابهی هر چند از نظر وصفی درست جاوه کند از نظر تاریخی نارسا و اغلب نا درست است.



و منزلت اجتماعی و اغلب پایه قدرت سیاسی است. از این رو حتی کسانی که از راه تجارت ثروتی می اندوزند مقام و موقعیت مادی و اجتماعی خود را بر تملک زمین استوار می کنند. ما لکیت ارضی بدینگونه قسمت عظیمی از امکانات سرمایه گذاری را می بلعد.

در این کشورها قسمت غالب جمعیت فعال به کشاورزی و استخراج معادن اشتغال دارد و بخش صنایع تبدیلی قسمت ناچیزی از نیروی کار را بکار می گیرد، در صورتی که اغلب در بخش خدمات تورم غیر طبیعی و زیان بخشی بچشم می خورد. نتیجه این نحوه توزیع جمعیت فعال، استفاده غیر مولد از نیروی کار و خاصه بیکاری پنهان در کشاورزی است. مقصود این است که می توان قسمت عظیمی از کارگران کشاورزی را کنار گذاشت بی آنکه تولید کشاورزی نقصان یابد<sup>۱</sup>. در این وضع بازده نهائی سرمایه بسیار اندک است.

صادرات کشورهای کم رشد معمولاً مرکب از چند محصول کشاورزی یا ماده خام معدنی است<sup>۲</sup>. ارزش صادرات این کشورها، بهای واردات را که اغلب کالاهای ساخته شده مصرفی و برخی مواد غذایی است جبران نمی کند. تراز تجارت خارجی نا متعادل است. کاهش مداوم بهای محصولات کشاورزی و مواد خام این عدم تعادل را تشدید می کند.

آنچه گفته شد با وجود آنکه از نظر تحلیل وضع و توصیف موقعیت کشورهای کم رشد ارزش دارد، باز هم ماهیت مسأله این جوامع را بیان نمی کند. زیرا در این تحلیل قیاسی معیار سنجش درجه رشد صنعت است. اقتصاددانان غربی با توجه به جریان رشد اقتصادی در جوامع خود این معیار را بکار می گیرند. طبق این معیار جامعه های امروزی را می توان به دو نوع تقسیم کرد: جامعه های تکامل یافته (یا کشورهای صنعتی شده اند) و جامعه های عقب مانده (یا کشورهای که صنعتی نشده اند).

این تقسیم بندی بر عواملی که توسعه صنعتی را طی دو قرن در حدود حیطه جغرافیائی بسیار محدودی نگاه داشته و از سرایت آن بسایر نواحی دنیا جلو گرفته پرده می کشد. بعلاوه مشکلاتی را که در راه انتشار و رواج رشد اقتصادی از راه ایجاد صنایع در کشورهای کم رشد

۱ - مثلاً طبق برآوردهایی که صورت گرفته ۲۵ درصد جمعیت کشاورز در هندوستان و قریب ۴۰ درصد جمعیت کشاورز در مصر زائد بوده است.

۲ - مثلاً در سال ۱۹۵۵ - ۷۲٪ صادرات مالزی مرکب از کائوچو و قلع، ۸۱٪ صادرات سیلان مرکب از چای و کائوچو، ۸۱٪ صادرات بیرمانی مرکب از برنج و کائوچو، ۷۸٪ صادرات پاکستان مرکب از صنمغ و پنبه، ۷۴٪ صادرات تایلند مرکب از برنج و کائوچو، ۹۳٪ صادرات ونزوئلا نفت، ۸۳٪ صادرات مصر پنبه بوده است.



بوجود می‌آید از نظر دور می‌دارد. <sup>۱</sup> «عقب ماندگی» باید از حدود این استنباط کاملاً «غربی» پافراتر گذاشت و از تحلیل تاریخی و جامعه‌شناسی مدد گرفت. برای این می‌توان دو نکته زیر را تشخیص داد:

- ۱- ضربه رشد اقتصادی مغرب زمین بر پیکر همه جامعه‌های کم‌رشد فرود آمده است. معمولاً در کتب اقتصادی این واقعه را «برخورد» یا «تماس» دو نوع تمدن نام می‌دهند.
- ۲- این «برخورد» برای همه کشورهای کم‌رشد با تسلط سیاسی و اقتصادی کشورهای پیشرفته همراه بوده و به بهره‌کشی طولانی از منابع طبیعی و انسانی آنها منجر گشته است. نیرو گرفتن و رشد سریع اقتصاد و صنعت مغرب زمین تا حد زیادی مشروط باین برخورد یا تسلط سیاسی و اقتصادی بوده است. بگفته بالاندیه: مناطق نیرومندی که بدینگونه بنیان گرفته اند فقط با تشدید نا توانی نو احی زیر سلطه خویش می‌توانسته‌اند دینامیسم خویش را حفظ کنند. تا جایی که می‌توان گفت شناخت مسائل مربوط به کشورهای کم‌رشد بستگی به کشف عدم تعادل‌های شدیدی دارد که بر قراری رابطه بین جوامعی که قدرت نامساوی دارند بوجود می‌آورد.

مسئله عقب‌ماندگی وابسته به ماهیت و کیفیت این رابطه و برخورد است. وجود این رابطه تسلط‌آمیز برای کشورهای کم‌رشد در آستانه رشد اقتصادی و اجتماعی مشکلات خاصی بوجود می‌آورد که کشورهای غربی هنگام صنعتی شدن با آن روبرو نبوده‌اند. خیلی آسانست که این مشکلات و موانع به وضع اقلیمی یا خصوصیات قومی و ملی یا «بی‌استعدادی» جلی و نژادی مردم این سرزمینها در اخذ و تعمیم فنون و صنایع نسبت داده شود.

البته امروز دیگر کسی نیست که شروع و پیشرفت ترقی فنی و صنعتی را در غرب صراحتاً به برتری نژادی غربیان نسبت دهد. هم باین دلیل که زادگاه تمدن بشری مناطق کم‌رشد کنونی بوده (چین، مصر، هند، ایران) و در آن زمان اروپا در مرحله‌ای بسیار عقب مانده‌تر قرار داشته است و هم بدین سبب که مرکز ثقل فکری و علمی جهان بارها از سوئی بسوی دیگر انتقال یافته است.

حقیقت اینست که جوامع کم‌رشد کنونی از راه سیستم استعماری با جامعه‌های پیشرفته رابطه



پیدا کرده‌اند. ایجاد این رابطه اغلب با خشونت و خونریزی همراه بوده است؛

سلطه استعماری که یا شکل سیاسی آشکار داشته یا فقط بصورت تسلط تجاری اعمال

گشته، در سه زمینه اثر نهاده است:

(۱) استعمار بمنزله یک جریان تاریخی، ساختمانهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی

جوامع تحت تسلط خویش را عمیقاً آشفته است.

(۲) پس از آشفتن این ساختمانها کوشیده است آنها را حتی بزبان ترقی اقتصادی پابرجا

نگاهدارد.

(۳) استعمار همانگونه که هنوز هم مبین عدم تساوی نیرو بین کشورهای صنعتی و

کشورهای کم رشد است، در همه مبادلات اقتصادی و فرهنگی بزبان کشورهای کم رشد

اثر گذاشته است و می گذارد.

نتایج تسلط استعماری را بر ساختمانهای اقتصادی و اجتماعی می توان بدینگونه خلاصه

کرد:

ساختمان اقتصادی کشورهای کم رشد از دو بخش مجزا و مجاور ترکیب یافته است:

یک بخش سرمایه داری و یک بخش اقتصاد مرسوم و کهن. بخش نخست که برای بهره برداری

از مواد اولیه و خام و کشت های صنعتی بوجود آمده منحصرأ متوجه صادرات است. کسانی که

از این فعالیت صادراتی بهره می برند یا بیگانه اند - مثلاً در ونزوئلا و گواتمالا - یا گروهی

۱- کيفر جامعه‌ای که بروی کالاها و سوداگران غربی در می بست، سخت و دردناک بود.

جنگ تریاک در چین، نمونه‌ای از این کيفر بود. روزنامه تایمز انگلستان در آغاز جنگ تریاک، بتاريخ

۶ نوامبر ۱۸۴۰، چنین نوشت «چین درودای سواحلش مارانمی جوید، بما بر خورد نمی کند... درون مرزهایش

در بسته می ماند؛ تا آنجا اورایی می کنیم، درهایش را می بندد؛ باوا خطار می کنیم که راه ورود ما را بکشاید،

اندک اندک وبا احتیاط باین کار تن در می دهد... این ادعاهای تحمل ناپذیر که بما اجازه می دهد دخالت

خود را توجیه کنیم، در واقع یکی از دو چیز معنی می دهد: یا ملتهای متمدن در مدارج بشری، چندان

برتر از خلائق بی سوادند که حق دارند آنان را به وسائل ساده چای و ظروف مبدل کنند؛ یا ما

انگلیسیان بی باک... کاملاً توانائی داریم صلاح ملتی بی حس و حرکت را تشخیص دهیم و معین سازیم...

و این بما حق می دهد که نظرات خود را باین عروسکان مومی حقیر و بیدفاع تحمیل کنیم و بیاری

گلوه آنها را به اطاعت و اداریم... آیا نفع ماست یا نفع چینی‌های بی نوا که ما را مجاز می کند

نیروی وحشتناک را بر آنها بیاریم...»



از مردم کشورند بکلی مجزا از بقیه جمعیت، و بهمین جهت توانائی آنها ندارند که مروج ترقی اقتصادی و پیشرفت صنعتی باشند، زیرا چنین کوششی آنها را از منافی که بدست میآورند دور خواهد کرد و بوضع ممتازشان لطمه خواهد زد. حجم عظیم واردات کشورهای کم رشد و عدم توازن روزافزون تراز بازرگانی خارجی، نتیجه فعالیت سوداگرانه همین گروه است. اغلب این واردات مرکب از کالاهای ساخته شده صنعتی و مصرفی است. این فعالیت وارداتی کشورهای کم رشد را بصورت بازار فروش کالاهای ساخته شده گوناگون کشورهای صنعتی درمی آورد، عدم تعادل اقتصاد جوامع مزبور را تشدید می کند و امکانات سرمایه گذاری را بخارج انتقال می دهد. فعالیت وسیع وارداتی کشورهای کم رشد هم نتیجه وهم علت رشد بسیار محدود بخش سرمایه داری و عدم تکامل تولید صنعتی است.

ایجاد سرمایه اجتماعی و پی ریختن بنیان هائی که بتواند ترقی اقتصادی و اجتماعی را رواج دهد (از قبیل راههای ارتباطی، مراکز شهری، تعلیم و تربیت) فقط به تبع نیازهای فعالیت صادراتی و وارداتی و منفعت گروهی که از آن بهره می برند صورت می گیرد و بهمین جهت نمی تواند از حدود معینی فراتر رود. توسعه فعالیتهای تجاری در مناطق ساحلی و بنادر و شهرهای بزرگ و نقاطی که حیطة نفوذ سرمایه داری خارجی بشمار می رود و تکثیر واسطه ها، دلالها، صرافها، وام دهندگان، رباخواران و سوداگران در شعاع عمل و فعالیت سرمایه داری خارجی، جنبه های گوناگون همین پدیده است.

اگر فعالیت صادراتی امتیازات ترقی و پیشرفت اقتصادی را رواج نمی دهد در مقابل نتایج شوم و منفی آنها - از قبیل انتقال آثار بحرانها که در مورد مواد اولیه معدنی و محصولات کشاورزی بسیار شدید است - بطرز مؤثری نشر می دهد. بعلت این وضع کشورهای کم رشد در معرض خطر سقوط شدید و ناگهانی درآمدتراری می گیرند و بالتیجه در آمد دولت و قسمت عظیمی از جمعیت بشدت کاهش می یابد. علت بی ثباتی سیاسی بسیاری از کشورهای کم رشد و تغییر پی در پی حکومتها را باید در همین جا جست.

در کنار این بخش سرمایه داری، یک بخش اقتصادی کهن و مهم بحیات خود ادامه می دهد. اهمیت این بخش بیشتر جنبه عددی دارد، زیرا این جامعه کهن و دیرپا کاملاً ویران گشته و بصورت زائده اقتصاد سرمایه داری جدید در آمده است. بخش فعالیت سرمایه داری، نیروی کار و سرمایه و حتی غنا و باروری زمین را جذب می کند و در دهات جمعیتی نامتعادل انباشته از پیران و زنان و کودکان و تهی از مردان فعال و کارآمد و جسور، بجا می گذارد. این



جمعیت نه سرمایه پولی دارد نه سرمایه واقعی و اغلب روی زمینی کار می کند که توالی کشت توانش را گرفته است .

این آشفتگی اقتصادی حتی به ساختمان جغرافیائی صورتی می هد که برای توسعه متعادل اقتصادی نامساعد است : شبکه راههای ارتباطی و مراکز جمعیت به تبع نیازهای صادراتی و در تقاطع خاص و محدود رشد می یابد و مبادله کالاها و سرمایه ها و فنون و اندیشه ها و حرکات جمعیت فقط از فعالیت صادراتی تبعیت می کند . بالنتیجه در نواحی محدودی تمرکز جمعیت و فعالیت بوجود می آید و مناطق وسیعی بیابان وار می شود .

نتیجه دیگر تسلط استعماری بر ساختمانهای اقتصادی این بوده که استعمار چون مانعی در راه رشد صنعتی کشورهای کم رشد نمودار شده است . در سیر تاریخی رشد اقتصاد مغرب زمین ، کشورهای غیر صنعتی نقش فراهم آورنده مواد خام و اولیه و خریدار کالاهای ساخته شده کشورهای صنعتی را داشته اند . برای ادامه این وضع اقتصاد مسلط کوشیده است از رشد صنعت در کشورهای تابع جلوگیری در مواردی که این ممانعت شکل آشکار نداشته انحصارات نیرومند تولیدی و مالی اقتصاد مسلط می توانسته اند باسانی با صنعت نوحاسته کشور کم رشد رقابت کنند و گورزا به خاکش بسپارند .

بسیاری از اقتصاددانان غربی - حتی روشن بین ترین آنها - این حقیقت تاریخی را وارونه می بینند و عقیده دارند که « نشر ترقی » بدون سلطه استعماری امکان نداشته است . مثلاً دانشمند بزرگی نظیر میردال که درباره مسائل کشورهای کم رشد بررسیهای با ارزشی دارد ، پس از آنکه کوشش « سوداگران قدرت های استعماری را برای حفظ موقعیت ممتاز سیاسی و اقتصادی خویش » از هر گونه « نقشه شومی » مبری می داند و می گوید « آنان بدانگونه می اندیشند و عمل می کنند که از مردم شریف و مسؤول انتظار می رود » اظهار عقیده می کند که : فعالیت های اقتصادی استعمارگران موجب اشاعه رشد اقتصادی بوده است ، امری که بدون وجود « روابط جابرانه خاص استعمار » حاصل نمی شد<sup>۱</sup> .

نهرودر کتاب کشف هند تصویر گویائی از این « روابط جابرانه خاص » بدست می دهد : « هیچگونه کوششی برای ورود فنون جدید به هندوستان بکار نرفته است . برعکس همه کوششها برای جلوگیری از این امر بکار افتاده ، بنحوی که رشد اقتصادی هند متوقف گشته

1- et 2- G. Myrdal : Théorie économique et pays sous-développés, Paris,



ورشته های جدید صنعتی زاده نشده در نطفه خفه شده است. وارد کردن ماشین به هندوستان ممنوع بود. بدینگونه خلأئی بوجود آوردند که جز با تولیدات و کالاهای انگلیسی پر نمی شد، درحالی که بیکاری و فقر بسرعت افزایش می یافت. این تصویر کلاسیک اقتصاد استعماری معاصر بود: هندوستان به مستعمره کشاورزی انگلستان صنعتی تبدیل شده بود، مواد اولیه او را فراهم می آورد و بازار محصولات صنعتی انگلستان را تأمین می کرد»<sup>۱</sup>

یادرنوشته ای دیگر: «... برای گفتیم که هنگام آمدن انگلیسی ها به هند صنایع دستی هند در کمال رونق بود. با تحول و تکامل روشهای تولید و بدون دخالتی از خارج ممکن بود که دیر یا زود صنایع ماشینی به هند نیز راه یابند. انگلیسی ها هند را رقیب احتمالی خود می شمردند و می کوشیدند صنایع آنها از میان ببرند و عملاً مانع رشد و بوجود آمدن صنایع ماشینی گردند»<sup>۲</sup>.

حتی میردال، اندکی بعد در همان کتاب، این حقیقت را بنحوی تأیید می کند: «یک کشور استعماری مسلماً نفعش در این بود که کشور تابع را بصورت بازاری برای کالاهای ساخته شده خویش نگاه دارد. اگر کشور استعماری برای جلوگیری از رشد صنایع بومی اقداماتی می کرد - که اغلب اتفاق می افتاد - این فقط یک سیاست تجاری طبیعی بود از جانب کشوری درباره کشوری تابع».

بدینگونه، این جریان تاریخی ساختمانهای اقتصادی کشورهای کم رشد را بصورتی در آورده که باسلامت اقتصادی و اجتماعی این جوامع سازگاری ندارد.

علاوه بر ساختمانهای اقتصادی، نفوذ مغرب زمین در بهداشت و جمعیت هم اثر گذاشته است. انگیزه های نشر اصول بهداشت هرچه بوده - جستن نیروی کار، حفظ اروپائیان ساکن سرزمینهای مستعمره یا زیر تسلط، نوع دوستی و دلسوزیهای بشردوستانه - نتیجه اش بصورت تشدید عدم تعادل جمعیت کشورهای کم رشد ظاهر گشته است.

بالاخره ضربه رشد اقتصادی مغرب زمین ساختمان اجتماعی کشورهای کم رشد را عمیقاً تغییر داده است. بیشک این ساختمانها در کشورهای گوناگون کم رشد تفاوت بسیار داشته است. (مانند شکل قبیله ای در افریقا، کاستها در هندوستان، حکومت پادشاهی و فئودالی

۱ - Nehru : Découverte de l' Inde

۲ - نهرو: نگاهی بتاریخ جهان - ترجمه محمود تفضلی



در چین) . بهمین جهت صور و اشکال استعمار بنا بمیزان مقاومت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه‌های استعمار شده متفاوت بوده است : از قبیل شکل مستعمراتی در افریقا ، صورت تسلط سیاسی در هندوستان و هدایت روابط اقتصادی در چین . با این همه فوت و فن استعمار هرچه بوده ، پدیده واحدی در بسیاری از کشورهای کم رشد رخ نموده است : قدرتهای استعماری برای تحکیم سلطه خویش قشرهای بالای جوامع تابع را بکار گرفته‌اند . بخلاف آنچه در کشورهای غربی هنگام رشد اقتصادی در قرن ۱۹ پیش آمد ، استقرار روابط جدید تولیدی موقعیت این گروه را در کشورهای کم رشد متزلزل نکرد . قدرتهای استعماری این قشرها را حفظ و حمایت کردند و برای بهره‌کشی از ثروتهای طبیعی و نیروی کار این کشورها با آنها متحد گشتند . از این پس این گروه اهمیت و نیروئی کسب کرد که با موقعیت تاریخی و وظایف اجتماعی متناسب نداشت . توزیع امتیازات و قدرت - بشکل سیاسی یا اقتصادی - تابع میزان اطاعت و همکاری با قدرت مسلط شد و رابطه‌اش را با توسعه اقتصادی مستقل و متعادل از دست داد . بدینگونه یک جریان « انتخاب » بوجود آمد که خود انگیزه اختلافات و مناقشات دائم شد و بنوبه خود چون مانعی در راه تحول عمومی جوامع کم رشد پدیدار گشت .

در مغرب زمین بهنگام انقلاب صنعتی ، کارفرمایان که اغلب مردانی با ارزش بودند و از میان مردم برخاسته بودند ، می‌دیدند که قدرت و حیثیتشان به نسبت توان تحرك و تأثیرشان در رشد اقتصادی افزایش می‌یابد و خود را ناگزیر می‌دیدند که مدام در نشر ترقی اقتصادی و اجتماعی و برانداختن قدرت گروههای ممتاز قدیم بکوشند . اما توانگران جدید کشورهای کم رشد که از راه فعالیت صادراتی به ثروت رسیده‌اند با قشرهای ممتاز قدیم پیوند یافته و جوش خورده‌اند و بهمین جهت موجب تقویت آنها می‌گردند . این طبقه که فقط در زمینه محدود فعالیت تجاری با فنون و تمدن مغرب زمین تماس دارد ، وارد کننده کم ارزش ترین محصولات اقتصادی و فرهنگی کشورهای رشد یافته صنعتی است .

بسیاری از اقتصاددانان غربی بر این مطلب تکیه می‌کنند که ساختمانهای اجتماعی کشورهای کم رشد امکانات صنعتی شدن را محدود می‌سازد یا از بین می‌برد . این تأیید هرچند درست باشد خود بخود مشکلی نمی‌گشاید . همانطور که تا اینجا بیان شد علل تاریخی این وضع را باید در کیفیت تسلط جوامع صنعتی بر جامعه‌های کم رشد جستجو کرد . نتایج اسفبار چنین وضعی وقتی بیشتر آشکار می‌شود که در نظر بگیریم مردم کشورهای کم رشد با



ساختمان‌های نامناسب اقتصادی و اجتماعی باید با پدیده‌های هولناکی چون بحران‌های اقتصادی ادواری و تغییرات ساختمانی در تقاضای محصولات و انقلاب و تحول فنون تولید، روبرو گردند.

در زمینه فرهنگ و تمدن نیز تماس کشورهای پیشرفته با جوامع کم‌رشد در چارچوبه همین تسلط صورت گرفته و آثار نامطلوبی بجا نهاده است. فرهنگ غربی کوشیده است در زمینه‌های تمدن و جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی نیز تسلط سیاسی و اقتصادی جوامع صنعتی را توجیه کند. مثلاً آراء مربوط به تبعیض نژادی برای توجیه و مشروع جلوه‌دادن بهره‌کشی قوی از از ضعیف بوجود آمده و بدینگونه فرهنگ غربی کوشیده است این ستم را یک برتری طبیعی جلوه دهد. اصرار اغراق آمیز برخی از اقتصاددانان و جامعه‌شناسان و تاریخ نویسان غربی در باب تأثیر آب و هوا و اوضاع اقلیمی در رشد اقتصاد و تمدن از همین جا آب می‌خورد.

در چنین وضعی دو فرهنگ، دو نوع جامعه بشری در برابر هم جای می‌گیرند، روابطشان به عناد می‌گراید و جامعه مسلط بجای آنکه در نظر جامعه تابع از نظر فرهنگی برتر جلوه کند، چون دشمنی نیرومندتر نمودار می‌گردد. آنگاه هر یک از طرفین میکوشد «اصالت» خود را حفظ و تحکیم کند و همه ارزشهای فرهنگ و تمدن طرف مقابل را ناچیز شمارد.

حتی می‌توان منشأ و ریشه رخوت روحی و اجتماعی جوامع کم‌رشد را همین تضاد و تقابل دانست. جامعه‌ای که حاصل کار و کوشش او نصیب جامعه‌ای دیگر شود و خود از آن محروم بماند، طبعاً دچار رخوت می‌شود و نیروی فعالیتش، نه تنها از نظر جسمی، بلکه از لحاظ روحی نیز کاهش می‌یابد.

یکی از علل عمده شکست کشورهای غربی در بخش و نشر تمدنشان در آسیا و آفریقا نیز همین تضاد و تقابل بوده است. علت نا کامی نسبی کلیسارا پس از چند قرن کوشش نیز باید در همین جا جست. تمدن غربی و دین مسیحی در نظر مردم کشورهای تابع همیشه وابسته و متحدبانیان بوده است. عامل ویرانی مبانی اجتماعی و فرهنگی و غارت منابع ثروت و اقتصاد آنها بوده‌اند.

اگر به آهنگ و سرعت تغییرات حاصل در کشورهای صنعتی و کشورهای کم‌رشد توجه کنیم، یک خصوصیت مهم دیگر برخورد و تماس دو نوع فرهنگ و اقتصاد بارز میشود: در غرب طی دورانی دراز، از قرون وسطی، فنون تجاری و مالی و سیاسی متناسب با رشد اقتصاد صنعتی رشد و گسترش یافت. در صورتی که کشورهای کم‌رشد با این انقلابات پی‌درپی بطور مقارن



و همزمان روبرو شده‌اند و گاه مجبور گشته‌اند در جهت عکس تحول طبیعی و تاریخی غرب راه پیمایند: مثلاً شرکت آنها در تجارت بین‌المللی مقدم بر تنسيق بازارهای داخلی و ملی بوده است. این کشورها ناگزیر شده‌اند در بازارهای جهانی با قدرت‌های اقتصادی نیرومندی روبرو شوند، بی‌آنکه ساختمانهای اقتصادی و بنیان‌های مناسب با این مقابله را در اختیار داشته باشند.

\*\*\*

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که این استنباط غربی که جوامع کم رشد جامعه‌هائی نو صنعت‌اند یا در مرحله تاریخی پیش از صنعت قرار دارند، ناقص است، و حق همه مطلب را ادا نمی‌کند. حقیقت این است که جامعه‌های کم رشد مرحله‌ای را نمی‌پیمایند که کشورهای پیشرفته در آغاز رشد صنعت پیموده‌اند: تسلط اقتصادی و سیاسی مغرب زمین رشد صنعتی و اجتماعی این جوامع را براه خاصی کشیده و بصورت مانعی در راه تکامل طبیعی و تاریخی آنها ظاهر گشته است. کشورهای کم رشد بسبب قدرت کمترشان از نتایج و ثمرات رشد اقتصادی بی‌بهره مانده‌اند و هرچند در بنیان نهادن رشد اقتصادی بین‌المللی شرکت ورزیده‌اند، بعلت ناتوانیشان از منافع آن حاصلی نبرده‌اند.

باین جهات مسأله رشد اقتصادی در جوامع کم رشد، بصورتی کاملاً متفاوت با آنچه در جوامع غربی داشته طرح می‌شود. اگر امروز جوامع کم رشد در جهانی بسر می‌برند که کمتر امکان دارد براکتشافات و اختراعات و ابداعات فنی موجود چیزی بیفزایند، در عوض برای تحقق ترقی اقتصادی و اجتماعی باید فنون موجود را با موقعیت بین‌المللی و اقتصاد و فرهنگ خاص خویش منطبق سازند. بالنتیجه شرکت آنان در تحقیقات علمی برای یافتن راههای خاص ترقی اقتصادی و اجتماعی ناگزیر می‌نماید.

اصالت وضع تاریخی جامعه‌های کم رشد، ارزش برخی بنیان‌ها و تأسیسات و روشها را که معمولاً لازمه ترقی اقتصادی بشمار آمده‌اند، مورد بحث و تردید قرار می‌دهد. مثلاً بر مبنای تاریخ رشد اقتصاد اروپا، رقابت آزاد و وجود کارفرمایان منفرد و مبتکر را لازمه رشد اقتصادی کشورهای کم رشد دانسته‌اند. در دنیائی که دخالت دولت در اقتصاد ناگزیر گشته و طرح نقشه‌های اقتصادی برای تنظیم تولید و توزیع چون ضرورتی اجتناب ناپذیر جلوه گر شده است، نمی‌توان بر معیارهای تاریخی رشد سرمایه‌داری مغرب‌زمین تکیه کرد. در چنین دنیائی دخالت دولت بجای رقابت آزاد و کار گروهی و طبق نقشه بجای ابتکار فردی، بعنوان عوامل جدید رشد اقتصادی و اجتماعی می‌تواند مورد عنایت قرار گیرد. یا ناسیونالیسم کشورهای کم رشد



همین که بر هدفهای اقتصادی متکی شود، می تواند در هدایت فعالیت گروهها برای ساختن بنیانهای مناسب بسیار مؤثر واقع گردد.

بعلاوه اقتصادهای کم رشد بسبب این که تابع بهره کشی قدرتهای بیگانه بوده اند بد رشد یافته اند. کار فقط محدود به ساختن نیست، بلکه باید از نو ساخت. این مسأله ای است که هرگز سرمایه داری غرب با آن روبرو نبوده است. در عین حال این نوسازی باید بدون بهره برداری از کشورهای تابع و در شرایط رقابت کاملاً متفاوتی صورت بگیرد. جوامع کم رشد باید ساختمانهای اقتصادی خود را در دنیایی پی بریزند که محیطش از پیش معین و محدود گشته است. نه تنها برای این کشورها بهره کشی از کشورهای دیگر میسر نیست، بلکه با دسته بندی ها و گروههای اقتصادی نیرومندی نیز روبرو هستند. این گروهها قیمت ها و شرایط بازار بین المللی را تحت تأثیر دارند و اغلب مهمترین بخشهای تولید را کنترل می کنند. سطح زندگی و مزدها در کشورهای کم رشد هرچه پائین باشد، نمی تواند توفیق آنها را در رقابت با انحصارات بزرگ تولیدی تأمین کند. از اینرو مثلاً اتخاذ یک سیاست حمایتی - هرچند در نخستین مدارج رشد اقتصادی گران تمام شود بی شک ضرورت دارد.

ملاحظاتی که ذکر شد بدین منظور بود که نشان داده شود تحول کشورهای کم رشد راهی خاص پیموده و کیفیات رشد آنها با چگونگی رشد جوامع غربی بسیار تفاوت دارد. این جامدها که باید دیدهای کاملاً تازه ای روبرو هستند ناگزیرند راههای جدید رشد اقتصادی و اجتماعی را کشف کنند و بیازمایند.

\*\*\*

زوال استعمار از پایان جنگ جهانی دوم آغاز شد. آسیا را مثال بزنیم: پیش از جنگ ۴۸٪ از جمعیت این قاره در کشورهای مستعمره یا تحت الحمایه بسر می بردند. هم اکنون سرزمین هائی که هنوز بصورت مستعمره یا تحت الحمایه اداره می شوند فقط یک درصد جمعیت آسیا را در بر می گیرند. در افریقا پیش از جنگ تقریباً کشور مستقلی وجود نداشت، اکنون اغلب ملت های این قاره به استقلال رسیده اند. بدینگونه کشورهای کم رشد و مستقل هر روز اهمیت بیشتری کسب می کنند. در سال

۱۹۶۱ توزیع جمعیت جهان بدینگونه است:



کشورهای کم رشد ۱۴۰۱ میلیون نفر یا ۴۷٪ جمعیت جهان

کشورهای سوسیالیستی « « « ۱۰۱۰ ۳۴٪ «

کشورهای پیشرفته سرمایه داری « « « ۵۶۴ ۱۹٪ «

هرچند اکثر کشورهای کم رشد هنوز از تابعیت اقتصادهای مسطح رهایی نیافته اند ، ولی تعدادی از آنها در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین به « روابط دو جانبه تحمیل شده »<sup>۱</sup> پایان داده و راه رشد مستقل و پی ریختن بنیانهای لازم برای ایجاد یک اقتصاد سالم را در پیش گرفته اند . توجه این کشورها به ایجاد صنایع ، خاصه صنایع سنگین از اینجاست که وزن مخصوص صنعت در اقتصاد بین المللی چندانست که هیچ عاملی نمی تواند با آن همسنگی کند . طی دورانهای کوتاه ، تکامل فنون و تغییر حوائج جامعه تولید صنعتی را چند برابر می کند ، در صورتی که تولید کشاورزی هرگز نمی تواند با این آهنگ پیش برود . این حقیقت پایه و اساس اختلاف شدید رشد اقتصادی در کشورهای پیشرفته و کشورهای کم رشد است .

افزایش مداوم قدرت تولید صنعتی که بنا بقوانین اقتصادی کلاسیک می بایست رابطه مبادله را بسود تولید کنندگان مواد خام و کشاورزی تغییر دهد ، در جهت معکوس اثر گذاشت : جوامع پیشرفته صنعتی آثار رشد اقتصادی و منافع حاصل از افزایش قدرت تولید را یکسره جذب کردند و بخود اختصاص دادند و « روابط دو جانبه تحمیل شده » موجب شد که رابطه مبادله بطور مداوم بزیان صادر کنندگان مواد خام و محصولات کشاورزی تغییر کند . بنابه انتشارات سازمان ملل متحد ارزش صادرات کشورهای کم رشد از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۶۰ بین ۳۰ تا ۴ درصد کاسته شده است . در این مدت قیمت کالاهای صنعتی سیر صعودی و قیمت محصولات کشاورزی و مواد اولیه سیر نزولی داشته است . این جریان مسبب شده است که همیشه قسمتی از درآمدهای واقعی کشورهای کم رشد به کشورهای پیشرفته انتقال یابد .

بعلاوه در حجم کلی مبادلات بین المللی سهم تولیدات صنعتی سریعاً افزایش می یابد ، در حالی که سهم کالاهائی که کشورهای کم رشد صادر می کنند رو بکاهش است : سهم مبادلات بین مناطق صنعتی و مناطق غیر صنعتی دنیا که در سال ۱۹۳۷ معادل ۵۵ درصد مبادلات جهانی بوده ، در سال ۱۹۵۰ به ۵۳ درصد و در سال ۱۹۵۵ به قریب ۵۰ درصد رسید و صادرات مناطق غیر صنعتی دنیا از ۳۰/۵ درصد صادرات جهانی در سال ۱۹۳۷ به ۲۸/۹ درصد در سال ۱۹۵۰ و ۲۷/۷ درصد در سال ۱۹۵۵ تنزل یافته است<sup>۲</sup> . کاهش مداوم قیمت مواد

۱- اصطلاح میردال

۲- R. Barre: Développement économique, I. S. E. A., Paris, 1958



خام و محصولات کشاورزی ، و انتقال در آمد کشورهای غیر صنعتی به کشورهای پیشرفته و بالنتیجه کاهش قدرت خرید جامعه های کم رشد ، یکی از علل عمده این وضع است . گزارش

گات G. A. T. T. در باره تجارت بین المللی در سال ۱۹۶۰ یادآور می شود که :

« از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۸ سهم واردات کالاهای ساخته شده که مناطق غیر صنعتی

توانسته اند از مبدأ امریکای شمالی و اروپای غربی بکمک دریافتهای جاری خود پردازند ، از

۹۰ درصد به ۶۵ درصد تنزل یافته ... بهبود رابطه مبادله برای مناطق صنعتی قریب یک

میلیارد دلار سود خالص حاصل آورده است . »

عوامل دیگری نیز از قبیل استفاده کشورهای صنعتی از بعضی محصولات مصنوعی

بجای مواد اولیه طبیعی یا کوشش این کشورها برای فرآوردن برخی مواد خام و محصولات

کشاورزی در داخل سرزمینهای خویش ، به کاستن سهم کشورهای کم رشد در مبادلات

بین المللی کمک کرده است .

در چنین وضعی جوامع کم رشد ناگزیرند کوششهای شدیدی برای تغییر جهت اقتصاد

ناسالم خویش بکار برند و خاصه بر عقب ماندگی علمی و فنی و صنعتی خود چیره شوند . این

کشورها نمی توانند با افزایش مصنوعی قیمت محصولات کشاورزی و مواد اولیه و خام وضع

نامساعد خود را بهبود بخشند . علاوه برآنکه توانائی این کار را ندارند و وضع بازار بین المللی

بآنان چنین امکانی نمی دهد ، بر فرض که بچنین اقدامی دست برند کشورهای صنعتی خواهند

کوشید هم بر تولید محصولات کشاورزی و مواد خام در سرزمین خود بیفزایند و هم تولید مواد

مصنوعی جانشین مواد طبیعی را افزایش دهند . تنها بالا بردن قدرت تولید می تواند گره از مشکل

کشورهای کم رشد بگشاید و حصول این مقصود جز با رشد سریع فنی و صنعتی مقدور نیست .

عبدالرحیم احمدی